

نشان و نشانه‌ای به دمیدن نداشت. بر این کنویر گلی نمی‌شکفت اگر ابرهای برکت بار بعثت نبود؛ اگر رسولان نبودند؛ و اگر محمد (ص) نبود، آسمان اگر کریم نبود، در این شوره‌زار عصبیان و ملعنت، لبهای روح از زلال کدام کوثر عصمت و مغفرت تر می‌شد؟

و اگر نبود کلمات ملکوت، راه نشینان، آرزوی دمیدن جوانه‌های آگاهی را از کدام بطن بارور و متن بارآور به استغاثه می‌طلبیدند؟

وحی، شراب طهوری است که در جام جان عارفان می‌ریزد. به تعبیر مولانا خداوندگار:

لذت تخصیص تو وقت خطاب

آن کند که ناید از صد خم شراب

اما براستی ماهیت وحی چیست؟ در لغت به چه معناست؟ و بار معنایی آن چه می‌باشد؟

در قرن پنجم شیخ الطایفه ابی جعفر محمدبن الحسن الطوسی در تفسیر گرانسنگ «التبیان» درباره وحی می‌نویسد:

«وحی القای معناست به سوی نفس در خفا جز آنکه این القا از نوع علم است در آنچه که فرشته به سوی پیامبر القا می‌کند. پیامبری که از آدمیان است و این القا در اصل از سوی خداوند متعال است. و گاه در قرآن وحی به معنی الهام آمده است. امر رجوع به گفته ما دارد که همانا وحی القای معنی به نفس است در خفا» (۱)

علامه راغب اصفهانی در «مفردات» ذیل کلمه وحی آورده است: در «اصل وحی همانا اشارتی سریع و سری است و برای در برداشتن معنی سرعت در این واژه گفته‌اند: امر وحی».

و البته این مفهوم در سخن و کلامی است که صورت رمز و کنایت داشته باشد، و گاهی به صدای مجرد و بدون ترکیب نیز وحی اطلاق می‌گردد؛ و به اشاره با بعضی از اعضا و یا با نوشتن و کتابت نیز این معنا برای مثال در مورد زکریای پیامبر (ع) خداوند می‌فرماید:

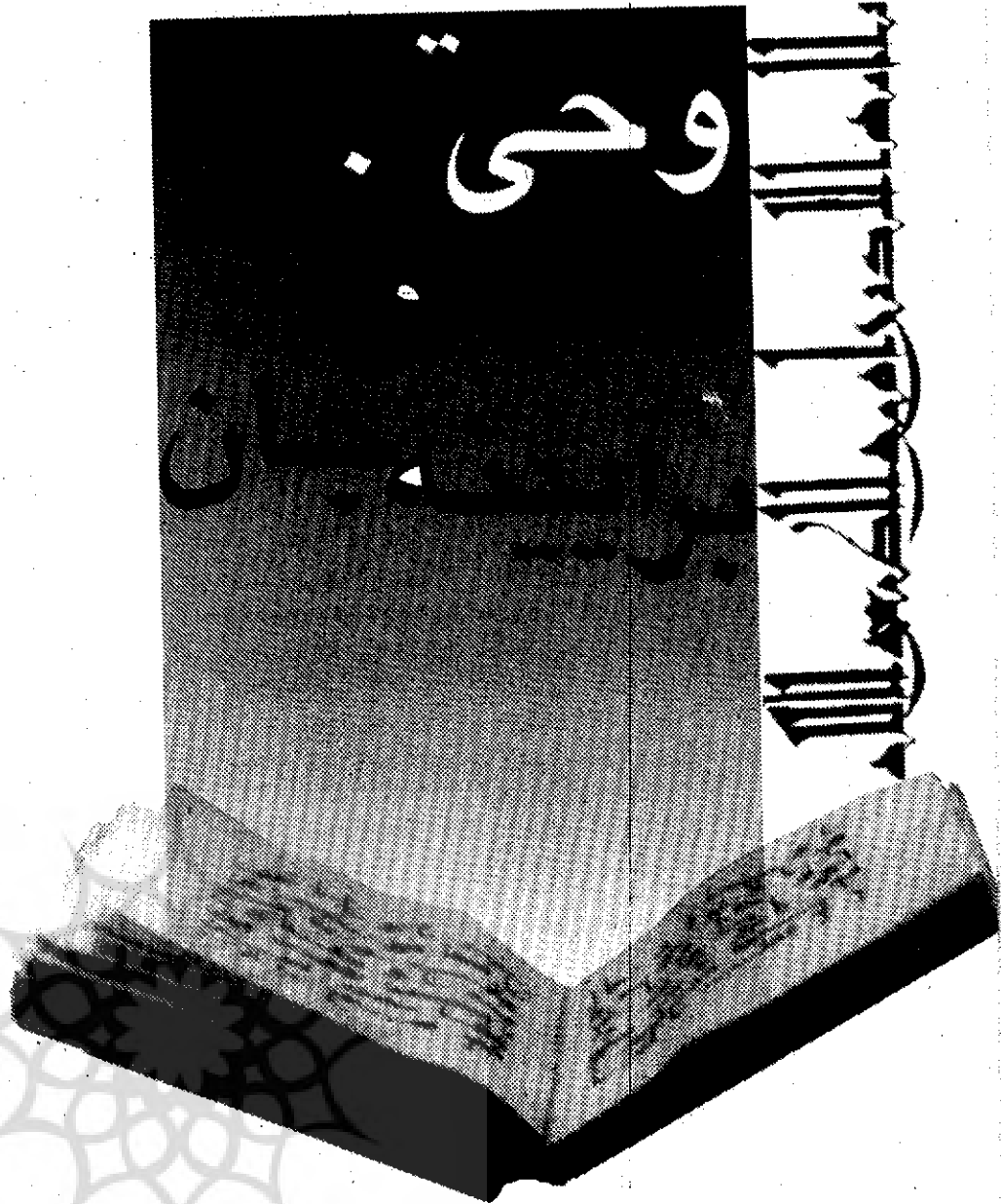
فخرج علی قومه من المحراب فاوحی الیه (مریم / ۱۱) و كذلك جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس و الجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا (انعام / ۱۱۲) و آیه: و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم (انعام / ۱۲۱) و این معنی همان وسوسه‌ای است که در آیه دیگر فرمود: من شرالواسواس الخناس (الناس / ۴)

کلمات الهی و سخنانی که مبدأ آنها خداوند است همان وحی است که به اولیا و پیامبران نازل می‌شود. نزول وحی دارای صورتهای گوناگونی

است. آیه ذیل دلالت برای معنای متعدد دارد: و ما کان لبشر ان ینطق الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسول فیوحی باذنه ما یشاء انه علی حکیم (شوری / آیه ۵۱)

### انواع وحی

به هر روی وحی دارای انواعی است: ۱- بوسیله فرشته‌ای می‌رسد که خودش دیده می‌شود و کلامش شنیده می‌شود، مانند وحی رساندن جبرئیل (ع) به پیامبر (ص) در هیاتی معین. ۲- با شنیدن کلامی از



### نوشین هجرت

### ماهیت وحی و تنوع آن

وحی، جستجوی آدمی است از ناحیه خداوند، به خلاف نیایش که تلاش بشری است در اشتیاق احدیت. بعثت مکاشفه‌ای است که در آن نشانه‌های خداوند در هیات نوع‌روسان حضرت قرآن از حرم ستر و عفاف ملکوت برون می‌آیند و نقاب و حجاب از رخساره برمی‌گیرند، و در آینه چشم و دل محمد آشکار می‌گردند.

وحی، اشارت آسمان است، تا گوش هوش، راز نباشد و شمیم آواز خداوند از افلاک بر خاک بیارد و مشام اهل ملکوت از رایحه قدسی نور عطراگین گردد. بعثت آشکارگی دیگر باره خداوند است؛ خداوندی که ظهور خویش را چونان تشریفی افلاکی نصیب و نصیبیه روح انسان خاکی می‌نماید تا در یلدای غربت زمین و در زمهریر اهریمنی تردید بسان بید بر سر ایمان خویش نلرزد و چراغ ابدی خویش بر افروزد. و اینچنین بعثتی دیگر در تاریخ آغاز می‌شود. بعث، برانگیختگی است. و نشان و نشانه‌ای است از بارش دوباره وحی بر مزرع تشنه

دلی که همه اشتیاق و شکوفایی است.

وحی، تجلی حق است بر آینه جانی تابناک، و در حقیقت تشرف خاک است به ضیافت افلاک. زبان جهان در این حال بدین نغمه مترنم است که: مرده بدم، زنده شدم، گریه بدم، خنده شدم دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم و لبهای جان عارفان درباره وحی بدین سروده گویاست،

چون که در جان رفت، جان دیگر شود

جان که دیگر شد، جهان دیگر شود

جان روشن حضرت مصطفی صلی ... علیه و آله - آینه‌ای به بلندای ابدیت بود که اشراقهای الله نورالسموات و الارض را تقدیم وجود می‌کرد.

وحی، جان او را دیگر کرده بود، تا او جهان را دیگرگون کند. نزول بارش وحی، در حقیقت پاسخ آسمان به عطش اشتیاق زمین است. خاک تشنه، بی‌باران، عقیسم و سترون است. تنها در زمزمه رگبارها است که بذرها نطفه می‌بندد و حیات در بیعت با جوانه‌ها به هیات شگفتنی سبز سر از خاک برمی‌دارد. تاریخ، بی‌بارن وحی، واحه‌ای بود که

غیر جبرئیل بدون دیدن صاحب صدا، مانند شنیدن وحی توسط حضرت موسی که از درختی سخن خداوند را استماع کرد. ۳- با الهام به دل و جان چنانکه پیامبر (ص) فرمود: ان روح القدس نفث فی روعی ۴- وحی بوسیله الهام مثل: و اوحینا ام موسی ان ارضیه (القصص / ۷) ۵- تا تسخیر غریزه طبیعی موجودات مثل آیه وحی به زنبور عسل: و اوحی ربك الى النحل (النحل / ۶۸) ۶- وحی در رویا و خواب چنانکه پیامبر (ص) فرموده است که: انقطع الوحی و بقیة المبشرات، مبشرات یا مژده های خداوند که برای مؤمنین یا به الهام در طبیعت و سرشت است و یا در خواب خواهد بود.

در آیه فوق الذکر ما کان لبشر... الاوحیاء، بعد از آن می فرماید: او من وراء حجاب یا از پس سرای غیب و رساندن جبرئیل در شکل معینی که آیه زیر دلالت بر آن دارد او پرسل رسولاً فیوحی (الشوری / ۵۱).

و آیه: و من اظلم ممن افتری علی... کذبا او قال اوحی الی و لم یوح الیه شی (انعام / ۹۳). این آیه اشاره به کسانی دارد که ادعا می کنند نوعی از وحی به آنها رسیده در حالی که چیزی از وحی به ایشان نرسیده است. و آیه قرآنی: و ما ارسلنا من قبلك من رسول الا یوحی الیه (انبیاء / ۲۵)

این وحی عام است و همه انواع آن را در بر می گیرد، برای اینکه شناخت وحدانیت خدای تعالی و معرفت و جوه عبادات او چیزی نیست که به همان وحی خاص پیامبران اولوالعزم پایان پذیرد. بلکه این معرفت بواسطه عقل و خرد و الهام نیز حاصل می شود. در آیه ای دیگر می فرماید: و اذ اوحینا الی الحواریین و این وحی بوسیله حضرت عیسی (ع) است. در آیه ای دیگر فرمود: و اوحینا الیهم فصل الخیرات (انبیاء / ۷۳) تنها وحی خاص است که ویژه پیامبر (ص) است.

وحی بر موسی (ع) بواسطه جبرئیل بوده است، و وحی خدای تعالی به هارون برادرش بواسطه حضرت موسی و جبرئیل هر دو بوده است، اذ یوحی ربك الى الملائکه انی معکم (انفال / ۱۲). برخی گفته اند که این وحی بواسطه لوح و قلم بوده است: و اوحی فی کل سماء امرها (فصلت / ۱۲). اگر وحی به اهل آسمان باشد واژه اهل حذف می شود؛ چنانکه گویی اوحی الی الملائکه زیر اهل آسمان همان فرشتگانند. مثل آیه: اذ یوحی ربك الى الملائکه (انفال / ۱۲) و اگر وحی به آسمان باشد کسانی که آسمان را موجودی غیر زنده بدانند این تعبیر بیان می شود که به نهاد آن است. و کسانی که آسمان را دارای حیات می دانند این وحی به آسمان همان نطق و بیان موجود در این مخلوق است: ذر آیه: بان ربك اوحی لها (الزلزال / ۵)

آیه ای که نزدیک به معنی اول است این است که فرمود: ولا تمجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وجه (طه / ۱۱۴) که تشویقی است بر اینکه در شنیدن آن استوار و آماده باشید و از عجله و شتاب زدگی در گرفتن و فراگیری آن بپرهیزد. (۲۱)

**دیدگاههای مختلف درباره وحی**  
علامه شیخ طبرسی مفسر برجسته اسلامی در

ذیل آیه: ان هو الاوحی یوحی در تفسیر کبیر خویش می نویسد: یعنی قرآن و هر آنچه که پیامبر (ص) از احکام الهی بیان می دارد، همه وحی خداوندی است که به سوی او وحی می شود و جبرئیل آورنده آن است. (۳)

به تعبیر مولانا:

گرچه قرآن از لب پیغمبر است هر که گوید حق نگفت او کافر است در فرهنگ «معجم مقاییس اللغة» درباره واژه وحی آمده است:

«وحی دلالت دارد بر القای علم در نهانی به سوی غیر. همچنین معنای اشارت نیز از آن برمی آید. چنانکه به معنای کتاب و رساله نیز هست هر چیزی که القا کنی به سوی غیر خویش پس آن وحی است، به هرگونه که باشد. هر چیزی که در باب وحی گفته شود به سوی آنچه که گفتیم باز می گردد. وحی به معنای سریع است، و به معنای صدا نیز آمده است.» (۴)

علامه ابوالفتح رازی در تفسیر گرانسنگ خویش وحی را چنین معنا می کند: وحی و ایحاء القاء المعنی الی النبیین باشد از جهت پوشیده (۵) و: «وحی ارسال فرشته باشد به پیغامبر برای اعلام مصالح.» (۶)

شاعر قدیمی عرب وحی را به معنی اشاره به کار برده است:

نظرت الیها نظرة، فتحیرت  
دقایق فکری فی بدیع صفاتها  
فاوحی الیها الطرف انی احبها  
فانسر ذاک الوحی فی وجناتها (۷)

ترجمه: «نگاهی بدو انداختم، پس دقایق اندیشه ام در صفات شگفت او حیران ماند. پس چشمم بدو الهام کرد و اشاره کرد که دوستش دارم و این الهام بر گونه های او اثر گذارد.»

در کتاب «وجوه قرآن» اثر شیخ ابوالفضل تفریسی که مربوط به قرن ششم هجری است، درباره واژه وحی آمده است: وحی بر ده وجه است: سخن گفتن به طرز رمز، فرو فرستادن قرآن، کتاب آسمانی، پیغام، اشاره کردن، آگاهانیدن در عالم رویا، الهام کردن، فرمانبردار گردانیدن، دستور دادن، و سوسه شیطان ها.

وجه نخستین وحی به معنی سخن به رمز گفتن بود. چنانکه خدای در سوره (النجم / ۱۰) فرموده:

فاوحی الی عبده ما اوحی، یعنی کلم عبده بالسری ما کلم. و وجه دوم وحی به، معنی فرو فرستادن قرآن بود چنانکه در سوره (الانعام / ۱۹) فرمود: و اوحی الی هذا القرآن لاندکرکم به، یعنی انزل علی هذا القرآن. و وجه سوم وحی به معنی نامه بود چنانکه در سوره (الانبیاء / ۴۵) فرمود: قل انما اندکرکم بالوحی، یعنی بالکتاب. و وجه چهارم وحی به معنی پیغام بود. چنانکه در سوره (الاعراف / ۱۶۰) فرمود: و اوحینا الی موسی اذ استسقا قومه، یعنی اوحینا الیه برسالة جبرئیل علیه السلام. و در سوره (یونس / ۸۷) فرمود: و اوحینا الی موسی و اخیه ان تبوا لقومکما بمصر بیوتا یعنی اوحینا الیه برسالة جبرئیل علیهم السلام. و وجه پنجم وحی به معنای اشارت باشد و بعضی گفتند که به معنی نشستن نیز بود، چنانکه در سوره

(مریم / ۱۱) فرمود: فخرج علی قومه من المحراب فاوحی الیهم، یعنی اشار الیهم و قال بعضهم کتب الیهم. وجه ششم وحی به معنی آگاهانیدن بود در خواب چنانکه در سوره (حم

عسق / ۵۱) فرمود: و ما کان لبشر ان ینکلمه الله الا وحیا، یعنی اعلاما فی النوم. و وجه هفتم وحی به معنای الهام بود. چنانکه در سوره (المائدة / ۱۱۱) فرمود: و اذ اوحیت الی الحواریین ان امنوا بی و برسولی، یعنی الیهتم. و وجه هشتم وحی به معنای فرمانبردار گردانیدن بود. چنانکه در سوره (النحل / ۶۸) فرمود: و اوحی ربك الى النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا، وجه نهم وحی به معنی فرمودن چنانکه در سوره (الزلزال / ۵) فرمود: یومئذ تحدث اخبارها بان ربك اوحی لها، یعنی امرها. و وجه دهم وحی به معنی وسوسه دیو بود. چنانکه در سوره (الانعام / ۱۱۲) فرمود: و کذالك جعلنا لکل نبي عدوا شياطين الانس و الجن یوحی بعضهم الی بعض، یعنی یوسوس بعضهم. و هم در این سوره (آیه ۱۲۱) فرمود: و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم (۷)

همین تقسیم بندی با همین شیوه و اسلوب در کتاب قاموس قرآن اثر فقیه دامغانی از عالمان قرون هشتم و نهم هجری آمده است. (۸)

«واژه وحی و مشتقات آن، چنانکه از آرا ارباب لغت و واژه پردازان زبان عرب به دست می آید از قبیل: حظا، بزرگ در بین مردان و آتش است». این منظور در لسان العرب می نویسد: «الوحی: الاشارة. وحی الیه و اوحی: اوما». (۹) در مورد وحی به معنی الهام نیز می گوید: «الوحی، الالهام». (۱۰) نظیر همین سخن را خلیل بن احمد در کتاب العین و جوهری در صحاح اللغة و ابن اثیر در «نهاية» و فیروزآبادی در «قاموس المحیط» نوشته اند. از مجموع این سخنان چنین برمی آید:

۱- کلمه وحی گاهی مصدر وحی، یحی، وحیا، و گاه اسم مصدر از اوحی یوحی، ایحاء شمرده می شود. گرچه در بیشتر فرهنگها به نقل معنای مصدری آن توجه شده، لیکن با اینهمه از معنای اسمی آن هم غفلت نشده است. احتمالا جوهری نخستین کسی می باشد که ابتدا معنای اسمی این واژه و سپس معنی مصدری آن را آورده است. او چنین می گوید: «الوحی، الکتاب و جمعه وحی، مثل حلی و حلی».

۲- با آن که معنای اسمی واژه وحی معادل کلام نهانی و کتاب و نوشته و گاه به صورت مفعولی یعنی مکتوب است، اما گویا اتفاق بر این است که

وحی و ایحاء هر دو به يك معنا باشند.

۳- جستجوی گذشته نشان می دهد که به اعتقاد محققان لغت شناس، جامع ثمامی معانی و استعمالات واژه مورد بحث تفهیم و القای سریع نهانی است. این معنای مشترك، در تمام مصادیق وحی صدق می کند.

۴- همانگونه که از شواهد مثال معلوم شد، کلمه وحی صرفنظر از متون و فرهنگنامه های اسلامی،

در تاریخ عرب قبل از اسلام نیز واژه‌ای آشنا بوده است.

۵- در اینکه آیا اصل این کلمه واژه‌ای غیر عربی است که تعریف شده است، چندان روشن نیست. بدینسان ملاحظه می‌شود که لغت وحی در عبری آرامی به معنی شتاب کردن می‌باشد؛ و در زبان حبشی هم که به زبان عربی نزدیک است، وحی به معنای دور زدن و شناختن است. (۱۱)

از آنجا که وحی نسبت تام و تمامی با صفت تکلم خداوندی دارد، مرحوم علامه محمد باقر مجلسی در کتاب گرانسنگ حق الیقین در بیان صفات نبوتیه آورده است: «آنکه حقتعالی متکلم است، یعنی ایجاد حروف و اصوات می‌نماید در جسم، بی‌آنکه او را عضوی و دهانی و زبان بوده باشد. چنانچه به قدرت کامله ایجاد سخن در درخت کرد، و حضرت موسی (ع) شنید؛ و ایجاد کلام در آسمان می‌کند، و ملائکه می‌شنوند، و وحی می‌آورند؛ یا ایجاد نقوش می‌کند در الواح آسمان و ملائکه می‌خوانند و وحی می‌آورند؛ و ایجاد آنها در قلوب ملائکه و انبیاء و اوصیاء می‌نماید. و تکلم از صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد، بلکه از صفات فعل است و حادث، زیرا که آنچه کمال حقتعالی است علم به آن معانی و حروف است، و حق قدرت بر ایجاد حروف و اصوات در هر چه خواهد دارد و این دو صفت [علم و قدرت] قدیمند و عین ذاتند. این صفات را جدا ذکر کرده‌اند برای آنکه بنای بعثت انبیاء و تکالیف حقتعالی و انزال کتب و وحی‌های الهی بر این است که کلامهای خدا که در قرآن مجید و سایر کتب آسمانی است همه حادث است، و علم حقتعالی به آنها قدیم است و این غیر کلام است؛ و کلام نفسی که اشاعره قائلند باطل است». (۱۲)

شیخ اسماعیل حقی برسوی در تفسیر «روح‌البیان» در ذیل آیات ما یُنطقُ عن الهوی ان هو الاوحی یوحی می‌نویسد: «پیامبر نه پیش از بعثت و نه پس از آن هرگز دچار عدم رشد و اشتباه نبوده است. وحی در حقیقت اسمی است به معنای کتاب الهی. وحی مصدر است و دارای معنایی همچون ارسال و الهام و کتابت و کلام و اشاره و افهام است، و در این آیه اشارتی است بدین نکته که پیامبر علیه‌السلام از ذات و صفات و افعال خویش در ذات و صفات و افعال حق فانی شده است، و از او اسم و رسم و اثر و عینیتی باقی نمانده است، و در این حال او ناطق است به نطق الهی و نه نطق بشری. در مورد پیامبر این توهم پیش نمی‌آید که خطرات شیطانی و هوای نفسانی در او نیز سریان و جریان دارد؛ لذا گفته‌اند: آنچه که از او اصل به حق صادر شود شریعت است اگر محفوظ و مصون بماند.

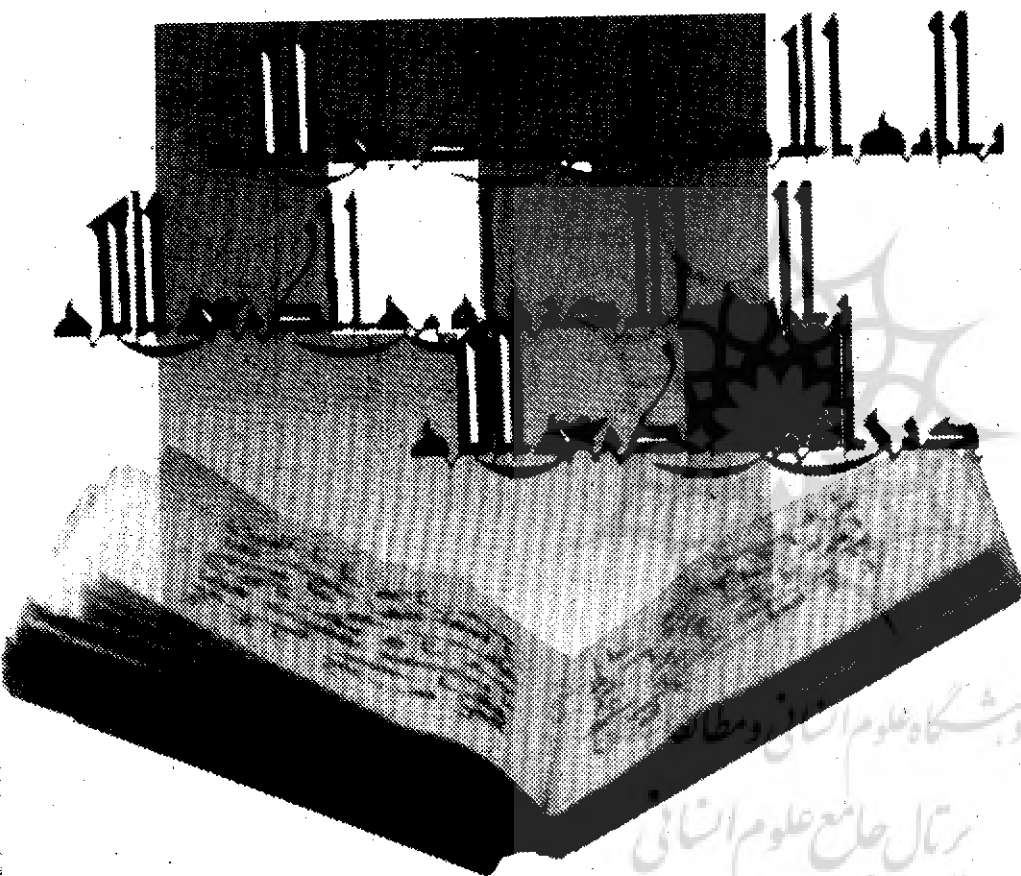
نی نجوم است و نه رمل است و نه خواب  
وحی حق واللّه اعلم بالصواب  
از پی روپوش عمامه در بیان  
وحی دل گویند او را صوفیان  
وحی دل گیرش که منظرگاه اوست  
چون خطا باشد، که دل آگاه اوست  
منسومنا بنظر بنورالله شدی  
از خطا و سهو ایمن آمدی» (۱۳)

معاصرین از عرفا نیز درباره وحی مباحثی داشته‌اند. عارف و حکیم برجسته معاصر شیخ محمدرضا ربانی در مورد مراتب وحی می‌نویسد: «وحی را مراتبی است: وحی عام، وحی خاص، وحی خاص‌الخاص، وحی اخص‌خاص‌الخاص، اما وحی عام، وحی همگانی است و اختصاص به مقام نبوت ندارد، مانند وحی خداوند به زبور عسل: (و اوحی ربك الی التحل) وحی خاص اختصاص به مقام نبوت دارد. وحی خاص‌الخاص مختص به اولوالعزم از انبیا و رسل است. اما وحی اخص‌الخاص در مقام (او ادنی) مختص حضرت محمد مصطفی (ص) است. کما اشارتیه نص الکتب الهی: ف اوحی الی عبده ما اوحی» (۱۴)

دیگر نویسندگان و دانش‌پژوهان هم عصر ما نیز به مقوله وحی پرداخته و درباره آن بحثهای دراز

برای آن قایل شد: شناخت و آگاهی فی‌البدیهه و مطلق یک موضوع به تفکر درنیامده و یا حتی غیر قابل تفکر. میزان و درجه یقین است که از نظر روانی، مکاشفه را از وحی ممتاز می‌سازد. در نظر محمد (ص) با اطمینان به این امر که آگاهی و شناخت الهام شده غیر شخصی، ناگهانی و از خارج «من» او بوده، این یقین به کمال رسیده بود. این مشخصات به حدی در نظر او که پذیرنده وحی بوده مسلم است که قاعدتا نباید هیچگونه تردیدی در مورد وجود بالذات و عین فرستنده وحی در نظرش باقی مانده باشد؛ و همین امر اولین شرط مطلق ضروری برای اعتقاد شخص محمد (ص) است. (۱۶)

استاد مالک بن نبی، سپس به تفاوت ساختاری میان وحی و جزوحی اشاره دارد. تمامی سخنان



پیامبر الهامات و مکاشفات است. اما این مکاشفات وقتی از زبان پیامبر (ص) به مردم عرضه می‌شود، صورتی دوگانه می‌یابد. پیامبر (ص) خود بیشتر و بهتر از هر کسی می‌داند که قرآن به عنوان ساختی خاص از کلمه و کلام که مستقیماً از سوی غیب عالم بدو نازل می‌گردد، با سخنان خود پیامبر تفاوت ماهوی دارد. محمد (ص) بدین دوگانگی تجربه شده وقوف داشت و لذا در مورد آیات قرآن بلافاصله دستور ثبت و نگارش آنها را می‌داد، و احادیث را فقط به حافظه مریدانش می‌سپرد» (۱۷)

به هر روی وحی در فرهنگ عرب عبارت از سخن پنهانی و یا کلامی است که با اشاره و کنایه ایراد گردد؛ آن گونه که تنها مخاطب مقصود گوینده را دریافته و از آن آگاهی می‌یابد. به تعبیر صاحب «مجمع البحرین»: «اصل الوحی فی لغة العرب اعلام فی خفاء». که عبارت از القا کلام است به صورت اشاره و کنایه و رمز. همین تعریف در

دامنی را پیش کشیده‌اند. مرحوم استاد شیخ محمد عبده درباره وحی می‌نویسد: «از نظر شرعی، وحی را به عنوان اطلاعاتی که خداوند به یکی از رسولانش می‌دهد، تعریف کرده‌اند که مربوط به یک حکم شرعی یا نوعی دیگر می‌گردد. اما ما وحی را به عنوان یک وجدان و آگاهی تعریف می‌کنیم که فرد با یقین کامل درمی‌یابد که این وجدان و آگاهی از آن خداست، و از طریق یک وسیله حساس یا غیر حساس دریافت شده است. در صورت اول، حساس بودن بوسیله دریافت، وحی قابل شنیدن است؛ و در صورت دوم، خیر. وحی با مکاشفه تفاوت دارد چه مکاشفه نوعی ظهور است که شعور شخص آن را درمی‌یابد، بدون اینکه تشخیص بدهد، از کجا می‌آید». (۱۵)

استاد مالک بن نبی درباره وحی می‌نویسد: لغت وحی برای اینکه متناسب و هماهنگ با عقیده محمد و اطلاعات قرآنی باشد، باید چنین معنایی

«قاموس» نیز آمده است. صاحب فرهنگ «المنجد» نیز که از واژه‌نامه‌های مشهور عرب است کلمه وحی را به سخن سری و مکالمه با رمز تفسیر می‌کند. با این چنین زمینه‌ای می‌توان چنین استنباط کرد که در فرهنگ عرب واژه وحی در همه جا به معنای ارتباطی رمزی و ویژه است که میان دو یا چند تن شکل می‌گیرد. اما در عین حال گاهی با توجه به موقعیت، شکل و خصلت دیگری به خود می‌گیرد و تعبیری خاص می‌یابد.

وحی در اصطلاح نیز معمولاً به ارتباط خاصی که بین خداوند و پیامبران برقرار بوده اطلاق می‌شود، البته چگونگی این ارتباط در انبیا مختلف بوده است. قرآن مجید انواع ارتباطاتی را که پیامبران با خداوند داشته‌اند در یک آیه بیان کرده است: و ما کان لشر ان یکلمه الا وحیا او من وراء حجاب

□ **وحی جستجوی آدمی است از ناحیه خداوند، به خلاف نیایش که تلاش بشری است در اشتیاق احدیت.**

□ **نبوت و راه وحی یک راه فکری نیست، زیرا عملاً امکان خطا در فکر انکارناپذیر است، و از طرف دیگر همه کمالات اکتسابی بشر راههای فکری می‌باشند. نتیجه اینکه نبوت موهبتی خدادادی است نه اکتسابی.**

□ **وحی عام، وحی همگانی است و اختصاص به مقام نبوت ندارد، مانند وحی خداوند به زبور عسل.**

او برسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء انه علی حکیم (شوری/ ۵۱). در این آیه خداوند چگونگی این ارتباط را بیان داشته، و آنرا در سه نوع معرفی می‌کند: نوع اول وحی که به صورت رمزی و سری الهام کرده است. نوع دوم ارتباط خدا و انسان با واسطه. نوع سوم با فرستادن فرشته. که این سه نوع منجموع اشکال ارتباطی خدا با پیامبران است. (۱۸)

این تقسیم‌بندی از اشکال وحی در کتاب پژوهشهایی درباره قرآن و وحی اثر استاد دکتر صبحی صالح نیز عیناً آمده است (۱۹) متفکر و حکیم برجسته معاصر مرحوم استاد علامه سید محمد حسین طباطبائی درباره وحی می‌نویسد: «وحی افکار پاک یک نایب اجتماعی نیست، بلکه نبوت یک شعور مرموز و غیر فکری است، و وحی مطالب حقه‌ای است که به واسطه این شعور به دست می‌آید. (۲۰)

«نبوت و راه وحی یک راه فکری نیست، زیرا

عملاً امکان خطا در فکر انکارناپذیر است؛ و از طرف دیگر همه کمالات اکتسابی بشر راههای فکری می‌باشند. از این مقدمات نتیجه گرفته می‌شود که نبوت موهبتی است خدادادی نه اکتسابی» (۲۱)

دکتر احمد نراقی در مقاله‌ای تحت عنوان «وحی و نصوص مقدس» در مورد وحی چنین می‌نویسد: «در ادیان توحیدی، وحی (به وجه عام) عبارت است از ارتباط خداوند بویژه با انسان. این ارتباط دست کم از سه طریق اساسی امکان‌پذیر می‌شود.

۱- وحی تکوینی: در بینش غایت انگارانه، نظام خلقت غایتمند است و تمام موجودات به طبع رو به غایت خود دارند. ۲- وحی انکشافی: این نوع وحی عبارت است از انکشاف یا تجلی خداوند بر دستگاه ادراکی بشر. این انکشاف در دو مقام تحقق‌پذیر است: مقام اول، انکشاف از ورای حجاب است. در این مقام، خداوند خود را در یک واسطه خاص متجلی می‌سازد که می‌تواند یک عین طبیعی یا مخیل یا واقعه‌ای تاریخی باشد. مقام دوم، انکشاف فارغ از حجب است. در این مقام، جوهر یا ذات الهی مستقیماً خود را بر دستگاه ادراکی بشر آشکار می‌سازد. این تجربه سبب می‌شود که شخص صاحب تجربه در حیرتی وجودی و استحالته بخش مستغرق شود، و مرتبه‌ای از مراتب فنا را بیازماید. بنابراین خداوند در مقام وحی انکشافی، از طریق تجلی یا آشکار ساختن خود، با انسان ارتباط ادراکی حسی برقرار می‌کند.

۳- وحی زبانی: وحی زبانی، تجلی خداوند در کلام است. به بیان دیگر خداوند از طریق مجموعه‌ای از نشانه‌های زبانی از نوعی رابطه معنایی و تفهیمی با انسان برقرار می‌کند. وحی در ادیان وحیانی نوعی تجربه است و به اعتبار آنکه متعلق این تجربه خداوند است باید آن را نوعی تجربه دینی به شمار آورد. در ادیان طبیعی رابطه خداوند و انسان در قالب وحی تکوینی تعیین می‌پذیرد، و واسطه این ارتباط در مقام کشف عقل طبیعی است. به بیان دیگر انسان به دیده عقل خود تدبیر خداوند را در آثار صنع می‌نگرد و رابطه‌ای معرفتی با خداوند می‌یابد. اما در ادیان

وحیانی رابطه خداوند و انسان در قالب وحی انکشافی و وحی زبانی تعیین می‌پذیرد. وجه جامع این دو نوع وحی خصلت تجربی آنهاست. به بیان دیگر در این دو نوع وحی انسان در ضمن رابطه‌ای شخصی و اساساً تجربی خداوند را می‌آزماید. (۲۲) درباره نوشته آقای نراقی سخن بسیار است.

تقسیم سه گانه ایشان مبنایی ندارد. وحی یا تکوینی است و یا غیر تکوینی. وحی تکوینی خود یا طبیعی و عادی است و یا فوق طبیعی و غیر عادی. وحی غیر تکوینی نیز یا زبانی است و یا غیر زبانی. به نظر می‌رسد که تقسیم به وحی انکشافی و وحی زبانی امری ذوقی باشد. تجلی خداوندی بر آدمی نیز گونه‌هایی دارد که لزوماً وحیانی نیست. مطابق قرآن انکشاف اساساً جز از ورای حجاب ممکن نیست. حتی پیامبر (ص) که به مقام ارتباط بی‌واسطه با حق رسیده است، باز از کاستی معرفت و در حجاب بودن خویش نسبت به مقام ذات سخن به میان می‌آورد، ما عرفناک حق

## معرفتک

ذات الهی همواره از ادراک بشری در حجاب است. در واقع آدمی راهی به مقام درک غیب‌الغیوب یا غیب مطلق ندارد. مرتبه احدیت لا اسم له و لا رسم له است و به تعبیر حافظ شیرازی،

عنا شکار کس نشود دام بازگیر

کانجا همیشه باد به دست است دام را

آشکاری ذات اندکاک ادراک را از پی دارد و این امر مراتبی از فنا نیست، بلکه فنای مطلق عبد را پی آورد خود دارد که در آن مقام نیز سخن گفتن از وحی بی‌معناست. چرا که در وحی گونه‌ای دو قطبی بودن وجود لحاظ و فرض شده است. وحی زبانی نیز در ذرات خود گونه‌ای انکشاف از ورای حجاب است. چرا که به هر روی در اینجا زبان در عین آشکارسازی حقیقت آن را در حجاب فرو می‌برد، و گویی این امر در ذات زبان است:

هر چه گویی ای دم هستی از آن

پرده دیگر بر او بستنی بدان ضمن اینکه باید تأکید کنیم که وحی تکوینی تنها تعلق به ادیان طبیعی ندارد. در عین حال باید این نکته را نیز متذکر شویم که فی الواقع معنای منحصلاً ادیان طبیعی مشخص نیست. ادیان الهی وحی تکوینی را در طول وحی غیر تکوینی در نظر می‌گیرند، نه در عرض آن. معنای عقل طبیعی نیز در تعریف فوق مشخص نیست. آنچه حائز اهمیت به نظر می‌رسد نحوه نگاه آدمی به هستی است. وحی تکوینی چنانکه اشارت رفت خود به عادی و غیر عادی تقسیم می‌شود. خداوند ارتباطی بی‌تکلف و بی‌قیاس با مخلوقات خویش دارد، و مخلوقات جدای از ارتباط با خویش با او معدوم و فانی‌اند. در ارتباط با اوست که موجودات خلق و هدایت خاص خویش را دریافت می‌دارند وحی تکوینی نگرش انسان به آثار صنع نیست، بلکه وجود بخش و وحی وجودی به پدیده‌هاست. در ادیان وحیانی هم از وحی تکوینی و هم از وحی غیر تکوینی سخن به میان است و این دو پذیرفته است.

استاد گرانقدر دکتر سید محمد باقر حجتی نیز در کتاب گرانسنگ «تاریخ قرآن کریم» بحثی را به مقوله وحی اختصاص داده‌اند. ایشان ضمن ارائه تقسیم‌بندی‌هایی در باب وحی، به تعریف این پدیده پرداخته و می‌نویسند: «باید از ذکر این نکته دریغ نکنیم که اصل معنی لغوی وحی، اشاره سریع و نهانی است. مرحوم محدث قمی می‌نویسد: وحی در زبان تازی به این معنی است که انسان، مطلبی را به طور نهانی به دیگری القا نماید. و در اصل وحی به معنی سخن پوشیده است، ولی بعداً به هر سخنی اطلاق گردید که به طور نهانی به دیگری القا شود و بدو اختصاص یابد به گونه‌ای که دیگران از آن آگاه نشوند (سفینه البحار ج ۲ ص ۶۳۸ به نقل از شیخ مفید). این نکته که اساس نخستین مفهوم واژه وحی را تشکیل می‌دهد با هر یک از معانی که قبلاً گزارش گردید مناسباتی دارد، و به عبارت دیگر: معنی لغوی وحی نسبت به معانی دیگری که از قرآن یا کلام عرب منظور شده است

گفتار خدایی که ملکی آنرا حمل نموده و به بشر برساند. (۲۵)

کردن، الهام، کتابت و غیره و گفته‌اند بعد از آنچه خداوند به پیغمبران القا می‌کند غلبه یافته است.

در تفسیر موضوعی قرآن مجید از استاد عبدالله جوادی آملی آمده است که در هفت سوره قرآن که بنام حوامیم معروفند و در آغاز آنها حرفهای حم آمده پیرامون خطوط کلی وحی بحث شده است.

به کاری که سریعاً انجام یابد (امر وحی) می‌گویند و نیز به سخنی که بطور رمز یا تعریض ادا شود و گاهی به آواز مجرد ترکیب (خالی از حروف و الفاظ) و به اشاره با بعضی اعضا و به کتابت و وسواس هم گفته می‌شود. همچنین به کلام خدا که به انبیاء و اولیا القا می‌شود. وحی گویند؛ یا به واسطه فرستاده‌ای که شخصش دیده شود یا با شنیدن کلام یا با القا مطلب در قلب است یا با الهام. پیغمبر (ص) فرمود: وحی و نبوت منقطع است ولی اخباری که مؤمن بشارت آنها را در خواب می‌گیرد و می‌بیند، باقی است. (۲۹)

### پی نوشت:

- ۱- تفسیر التبیان، شیخ ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی، تصحیح احمد حبیب قصبیر العاملی، چاپ اول، ج ۹، ص ۴۲۱ و ۴۲۲
- ۲- مفردات، علامه راغب اصفهانی، ذیل واژه «وحی»
- ۳- مجمع البیان، ابی علی افضل بن الحسن الطبرسی / تصحیح ابوالحسن شعرانی / کتابفروشی اسلامیة سال ۱۳۹۰ هـ، ج ۹، ص ۱۷۳
- ۴- معجم مفایس اللغة، ابی الحسین احمد بن فارس به زکریا، تصحیح عبدالسلام هارون، ج ۶، ص ۹۳
- ۵- تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۴، ص ۲۵۳
- ۳- همان، ج ۲، ص ۳۵۶
- ۶- تاریخ قرآن، دکتر محمود رامیار، چاپ اول نشر اندیشه، ۱۳۶۴ ص ۲۴ به نقل از منتهی الارب واژه وحی
- ۷- وجوه قرآن / ابوالفضل تفسیری، ص ۳۰۵
- ۸- قاموس قرآن، فقیه دامغانی، ترجمه کریم عزیزی نقش، چاپ اول، بنیاد علوم اسلامی، سال ۶۱
- ۹ و ۱۰- لسان العرب، ابن منظور، ذیل واژه «وحی»
- ۱۱- در این باره نگاه کنید به: تحلیل وحی از دیدگاه اسلام و مسیحیت، محمد باقر سعیدی روشن، ص ۹
- ۱۲- حق الیقین، محمد باقر مجلسی، انتشارات رشیدی، تهران، ص ۹
- ۱۳- روح البیان، اسماعیل حقی البرسوی، چاپ اول، داراحیاء التراث العربی بیروت، ج ۹، ص ۲۱۳. (البته آیات اخیر از مولوی است که در مقام استشهاد نقل شده است).
- ۱۴- اثبات خاتمیت، محمد رضا ربانی، چاپ اول، انتشارات نهضت زنان مسلمان ص ۱۱۷ و ۱۱۸
- ۱۵- قرآن پدیده‌ای شگفت‌آور، مالک بن نسی، نسرین حکمی، چاپ اول، شرکت سهامی انتشار، سال ۱۳۶۳، ص ۱۱۹ و ۱۲۰
- ۱۶- همان، ص ۱۱۶ و ۱۱۷
- ۱۷- قرآن پدیده‌ای شگفت‌آور، ص ۱۱۸
- ۱۸- نگاه کنید به: «رهبران راستین»، سید عبدالکریم هاشمی نژاد، ص ۱۱۲-۱۱۹
- ۱۹- پژوهشهایی درباره قرآن و وحی، ص ۳۱-۳۲
- ۲۰- بررسیهای اسلامی، علامه طباطبایی، به کوشش سید هادی خسروشاهی، دفتر اول، انتشارات دارالتبلیغ اسلامی، سال ۱۳۹۶ هـ، ق، ص ۲۴۰
- ۲۱- بررسیهای اسلامی، علامه سید محمد حسین طباطبایی، ص ۲۴۴
- ۲۲- فصلنامه دانشگاه انقلاب، ش ۱۱۰ (تابستان و پاییز ۱۳۷۶)، ص ۱۰۴-۹۹
- ۲۳- پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، محمد باقر حمجی، ص ۳۱
- ۲۴- پژوهشی در تاریخ قرآن کریم / سید محمد باقر حمجی / ص ۳۳
- ۲۵- قرآن در اسلام، علامه طباطبایی / ۱۳۵۳ / دارالکتب الاسلامیه چاپ دوم ص ۱۵۳-۱۵۰
- ۲۶- تفسیر موضوعی قرآن / جوادی آملی / ص ۲۶۶
- ۲۷- همان، ص ۲۷۳
- ۲۸- همان ص ۲۲۳
- ۲۹- وحی و نبوت، محمد تقی شریعتی، ص ۴-۳

تفاوت وحی با مکاشفه در این است که مکاشفه نوعی ظهور است و شعور انسان آن را درمی‌یابد، بدون اینکه تشخیص دهد از کجا می‌آید.

وحی خاص اختصاص به نبوت دارد. وحی خاص الخاص مختص به اولوالعزم از انبیا و رسل است. اما وحی اخص الخاص در مقام (اودانی) مختص حضرت محمد مصطفی (ص) است.

بیگانه نیست، چون سخن یا اشاره سریع و پنهانی که معنی اصلی لغت وحی است در تمام معانی دیگر وحی راه دارد. پس به این نتیجه می‌رسیم که رابطه غیبی و نهانی میان خداوند و برگزیدگان او - یعنی انبیا و فرشتگان به هر صورتی که برقرار شود - وحی نام دارد، و این رابطه منحصر به انزال کتب بر انبیا نیست، بلکه ممکن است به صورت دیگر باشد. (۲۳) آنگاه استاد حجتی به نقل روایتی درباره کیفیت نزول وحی بر پیامبر می‌پردازند: «حارث بن هشام از پیامبر گرامی (ص) پرسید، وحی چگونه بر شما نازل می‌شود؟ فرمود: گاه صدایی همانند صدای جرس به گوش من می‌رسد و وحی که بدین صورت بر من نازل می‌شود، سخت بر من گران و سنگین بود، سپس این صداها قطع می‌شد و آنچه را جبرئیل می‌گفت فرا می‌گرفتم و گاهی جبرئیل به صورت مردی بر من فرود می‌آمد و سپس با من سخن می‌گفت و من گفته‌های او را حفظ و از بر می‌کردم». (۲۴) در این زمینه سخنان مرحوم استاد علامه سید محمد حسین طباطبایی نیز شنیدنی است. مرحوم علامه در کتاب گرانسنگ قرآن در اسلام در مورد کیفیت وحی می‌نویسد: «آنچه قرآن مجید در کیفیت وحی خود توضیح می‌دهد این است که وحی این کتاب آسمانی بطور تکلیم بوده و خدای متعال با پیغمبر گرامی خود سخن گفته و آن حضرت با تمام وجود خود - و نه تنها با گوش - سخن خداوند را تلقی نموده است. برای تکلیم

در سوره شوری هم قسمت عمده بحث‌ها درباره حقیقت وحی، اقسام وحی، راه آورد وحی و تبیین ضرورت وحی برای بشر است، و تشریح اینکه انسانیت بدون وحی به مقصد نمی‌رسد و عقل بشر برای تأمین سعادت وی کافی نیست. در ابتدای سوره سخن از اصل وحی و عظمت آن سخن از تقسیم کلام خدا و اینکه وحی هم کلام است به میان می‌آید. و كذلك اوحینا الیک روحاً من امرنا، چون خداوند سخن می‌گوید با بشر حرف می‌زند و لذا کلام خدا با بشر سه قسم است، نه کمتر نه بیشتر،

یعنی وحی را سه گونه برای بشر تنظیم کرد و سه جور با او سخن گفت (۲۶) ... بین انسان و الهی شدنش، دین که صراط مستقیم است فاصله است، انسان با طی راه دین به هدف می‌رسد. پس وجود راه که همان دین وحی است ضروری می‌باشد، و چون این وحی بدون گیرنده امکان‌پذیر نیست، وجود پیامبر که هادی این راه و پیشرو آن و گیرنده و رساننده وحی است، ضروری است.

بنابراین خدای تعالی در مجموع این هفت سوره، وحی را کلام الله دانسته و آن را به سه قسم تقسیم کرده است، وحی بلاواسطه، و کلام از وراء حجاب، کلام به نحو ارسال رسول و این دو را نیز مانعة الجمع ندانسته است. و هر سه قسم را به پیامبر (ص) اعطا کرده و پایان این راه راست را ضرورت الهی نامیده است. (۲۷)

حقیقت وحی از مقام علی عظیم نشأت گرفته است، لذا همراه با علو و عظمت مخصوصی است که تحمل آن میسر آسمانها و زمین نیست. چون جایی که پذیرای وحی الهی باشد در آسمانها نیست یا آنکه جان آسمانها آن قدرت و عزمت را ندارد که مانند جان انسان کامل وحی را تحمل کند، گرچه درجات نازل و وحی را ارواح آسمانی هم تحمل می‌کنند. اما حقیقت وحی را که بصورت قرآن ظهور می‌کند حرم آسمانها و ارواح فرشتگانی که مدیر آسمانند نمی‌توانند تحمل کنند. (۲۸) آنگونه که از کلام این استاد بر می‌آید وحی عالی اختصاصی به انسان کامل دارد و بس.

دیگر نویسندگان معاصر که به وحی پرداخته و درباره آن داد سخن داده است. مرحوم استاد محمد تقی شریعتی است که در کتاب وحی و نبوت می‌نویسد: «معانی که کتب لغت برای وحی آورده‌اند عبارت است از: اشاره کردن و قاصدی فرستادن، در نهان با کسی سخن گفتن، چیزی را به کسی القا کردن تا آن را بداند، کاری به شتاب

خداوند سه نوع مختلف ذکر شده است ۱- گفتار خدایی که هیچ واسطه‌ای میان خدا و بشر نباشد.

۲- گفتار خدایی از پشت حجاب شنیده شود. ۳-